

روزی که اشک «حاج همت» درآمد



«اگه نمیتونی به خط بزنی بکش عقب، لشکر امام حسین این کار رو انجام میده.» لشکر امام حسین(علیه السلام) به فرماندهی حسین خرازی رفتند و خط را شکستند. اما قبل از ظهر عقب نشینی کردند و برگشتند.

از بالا پیغام رسید که: «اگه نمیتونی به خط بزنی بکش عقب، لشکر امام حسین این کار رو انجام میده.» لشکر امام حسین(علیه السلام) به فرماندهی حسین خرازی رفتند و خط را شکستند. اما قبل از ظهر عقب نشینی کردند و برگشتند.

اسفندماه سال 1392، مصادف است با سی امین سالگرد شهادت فرمانده دلاور لشکر 27 محمد رسول الله(ص)، حاج محمد ابراهیم همت... در عملیات خیبر، تمام سنگینی عملیات در شکستن طلائییه بود. شکستن طلائییه را هم سپرده بودند به همت و لشکرش. شب اول بنا به دلایلی خط شکسته نشد و تا شب ششم هم آنها نتوانستند خط را بشکنند. از همه طرف فشار روی همت بود، هم از بالا که مسئولان جنگ بودند و هم از پایین که نیروهایش بودند.

شب ششم دستور داده شد که باید از وسط حمله کنید. این کار نشدنی بود. خود همت این را میدانست، اما با این حال، دستور را به نیروهایش ابلاغ کرد. آنها گفتند: «مگه نمیبینی چه خبره؟ اونجا فقط آتیشه، ما نمیریم.» دل حاجی خیلی گرفت. چشم هایش به نم نشست. دعا میکرد که همان لحظه یک گلوله بخورد و بمیرد. می گفت: «می بینی؟ دیگه نه بالایی ها حرفم رو میخونن، نه پایینی ها.» من کمی دلداری اش دادم.

از بالا پیغام رسید که: «اگه نمیتونی به خط بزنی بکش عقب، لشکر امام حسین این کار رو انجام میده.» لشکر امام حسین(علیه السلام) به فرماندهی حسین خرازی رفتند و خط را شکستند. اما قبل از ظهر عقب نشینی کردند و برگشتند. با این حال، زخم زبانی بود که به حاجی زده میشد که: «اگه نمی شه، پس چه جوری حسین خرازی این کار رو انجام داد.»

حاجی کلافه شده بود، راه میرفت و با خودش حرف میزد و گاهی اشکش هم درمی آمد. به او گفتم: «این کارا چیه ابراهیم، زشته جلوی بچه ها.» گفت: «نه تو و نه هیچ کس دیگه ای نمیتونین بفهمین توی این دل من چی میگذره.» گفتم: «آخه با گریه که کاری درست نمی شه.» گفت: «حتی گریه هم آروم نمیکنه، اما به غیر از این هم کاری ازم بر نمیآد.» (جهان نیوز)